

درنگی بر کار و کردار داکتر غفور سنا (پولاد)
این آهن زنگار گرفته و از لژن استخبارات برخاسته!

برگ (۱)

گوهر خود را مزن بر سنگ هر نا قابلی
صبر کن گوهر شناس قابلی پیدا شود
این زبان را چون کلیدی دان در گنج سخن
پسته بی مغز چون لب وا کند رسوا شود
تخم درهر شوره زاری کاشتن بی حاصلی است
صبر کن تا یک زمین قابلی پیدا شود

کبیر توخی

۲۰۱۳/۷/۲۳

عرض حرمت بی پایان به تمام رزمندگان راستین طیف چپ انقلابی : به (م . ل . ا) و (م . ل . م) و (م . ل . م) های نجیب ، مبارز ، باورمند ، با صداقت ، با شهامت و با شفافیت که در این راستای دشوار و پرخم و پیچ ، می رزمند ؛ همچنان به تمام دموکرات های شریف و انقلابی و سایر میهن پرستان واقعی!

از مدتی بدین طرف گپ و گفت هائی بین رفیق اندیشمند و مبارز موسوی و رفیق گرانقدر و مبارز میرویس ودان محمودی از یکسو و آهنی زنگار گرفته ای به نام پولاد (داکتر غفور سنا) و یک تن دیگر صادق ظفر با نام های مستعار (پولادگر ، دشفق ، علینگار ، پ . ستیز و ...) از سوی دیگر در جریان است . تثبیت این که کی برای نخستین بار به فحاشی و افشاء گری عناصر انقلابی دست یازید موضوعی است که به همگان معلوم است که بر می گردد به افشای اسم و مشخصات عشرت (موسوی) که نوشته وی بعد از حمله امپریالیزم جنایتکار امریکا به افغانستان تحت عنوان « آزمونی از نو ... » در تورنتو بخش شد و من شاهد جریانات بودم که کی ها دست به چنین عملی افشاء گرانه ضد انقلابی زدند و ؛ اما از چندی بدین سو صادق ظفر (پولادگر) و داکتر غفور سنا (زیر پوشش " پولاد ") ، به خصوص صادق ظفر پیهام به اهانت و اتهام این قلم (کبیر توخی) و سایر قلم به داستان پورتال پرداخته است .

خوانندگان گرامی !

من ؛ حتا حرفی در مورد صادق ظفر تا قبل از نوشته تحت عنوان « عوامل خاد ... » ، نه گفته و نه نوشته ام . منهای کنایاتی که آندو متوجه من ساخته اند که اصولاً جواب شان را به همان سیاق گرفته

اند [چه برسد به کلمه و جمله ای که خود آنان را به نام اصلی شان مخاطب ساخته باشم ؛ مگر دیده و خوانده شده که هر دو - صادق ظفر یعنی پولادگر از چند ماه پیش و داکتر غفور سنا ، یعنی پولاد از مدتی بدینسو به خاطری که وی را آنطوری که لازم بود (یعنی منحیث یک استخباراتی کارکشته و کهنه پیخ) شناختم و در برآیند سایش ، یعنی " پیام آزادی " و خودش را ترکش گفتم ؛ در همین اواخر به اهانت من ، همسر و همزمزم رحیمه توخی پرداخت و با نوشتن (" تمام نویسندگان و همکاران پورتال افغانستان آزاد - آزاد افغانستان جاسوس اند " (نقل به مفهوم) نه یک بار ، بل بارها مبادرت ورزیده و به هرکدام اتهام بسته اند ، که این اتهامات بسته بندی شده ؛ باری است بس سنگین و کمر شکن برای هر دو . " امید " که از حمل آنهمه اتهامی که به انقلابی های راستین و شناخته شده کمر سیاسی - استخباراتی شان نشکند و تا ابد در چنین حالت مذلتبار سرخم باقی نمانند ! .

لطف نموده نگاه کنید به نوشته زیر از "پولاد" که به تاریخ در سایت اش نشر شده:

« در اینجا انقلابیون مورد نظر [مورد نظر از دید پولاد ، رفیق موسوی و رفیق

میرویس محمودی می باشد - توخی] همان کسی است که ماهیت ایدئولوژیک - سیاسی انحرافی (سنترسم) اش آشکار شده و عملاً به دفاع از رویزیونیسم برخاست و حملات اپورتونیستی و خصمانه را علیه جنبش انقلابی پرولتری (م ل م) و بطور خاص علیه مائویسم آغاز کرد . که از جهاتی بسیار نیکو هم شد که هر چه زود تر چهره واقعی اش برملا گردید . » .

هیچ انقلابی مربوط به " جریان دموکراتیک نوین افغانستان " - همچنان رفقائی که در میان امواج متلاطم وقایع و اختناق کودتاها و تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی و سالها حکمرانی اخوان و طالب و تجاوز امپریالیزم جنایتکار امریکا و شرکاء طی ۱۲ سال گذشته شاهد تداوم کار و پیکارم بوده اند ؛ همچنان آن رفقائی که در مسلخ دشمن (زندان پلچرخی) با من جر و بحث ؛ حتا مشاجره لفظی در رابطه با مسایل ایدئولوژیک - سیاسی داشته اند ؛ نمی توانند بپذیرند که پخش کننده آثار صدر مائو تسه دون (در اوایل سال ۱۳۴۳ که تا پای جان به این اندیشه وفادار مانده) چطور می تواند به ضد این اندیشه برخیزد !! شماری از این عناصر انقلابی اگر در میان ما نیستند ؛ عده ای از آنان که تا کنون حیات دارند و هر کدام به شیوه خود مبارزه شان را ادامه می دهند ؛ شاهد چنین امری بوده اند (از جمله یک تن از آنان که از متن دو نامه اش بخشهای آن را انتخاب نموده در پیش نویس جلد اول خاطرات زندانم درج نموده ام ، شاهد این امر است که چسان برخی آثار نشر شده صدر مائو را به موصوف می سپردم و بعضاً در توزیع آثار و نشرات انقلابی از کشور جمهوری توده ئی چین که برایم می رسید واز کشور های اروپائی و همچنان ایران به آن رفیق ؛ هردو سهمیم بودیم و مبادله نشرات کمونیستی با هم داشتیم [از این که آثار صدر مائو تسه دون وسایر نشرات مترقی چگونه از پیکنگ برایم می رسید ، آن را در همین سلسله و اگر مجال آن را نیافتیم به طور حتم در خاطرات زندانم مفصل می

نویسم . فروتنانه خاطر نشان می سازم : این اولین باری است که کتباً از آغاز کار و پیکار سیاسی خود در بیشتر از چهار و نیم دهه قبل (بنا بر ضرورت) یاد آوری نمودم . [

و در جای دیگر " پولاد " این قلم را با همان شیوه اهانت آمیز عضو ساوو می خواند] حتا در نوشته اش ... از شهدای سازمان تسلیم ناپذیر ساوو – بدون کاربرد کلمه "زنده یاد" و یا " شهید " نام می برد که علت اصلی آن را در نفرت عجیبی که از رهبران جنبش دارد باید جست و جو کرد [که در "عقب میرویس قرار دارد" و "مرشدش " می باشد . اگر بار اسلامی چنین واژه ای (مرشد) مد نظر "پولاد صاحب" باشد ، این هم به من نمی چسپد و بر می گردد به شخص خودش که موضوعی است خیلی ها جالب و خنده بر انگیز که در فرصت های بعدی به آن خواهیم پرداخت .

نخستین اعتراض این قلم به اهانت آقای "پولاد" به تاریخ ۴می ۲۰۱۳ شکل گرفت که در همین پورتال نشر شد و آن را در میان چوکات پائین نشان داده ام تا خوانندگانی که این فشرده را نخوانده باشند آن را با دقت مرور نموده و خوانندگانی که در جریان قضایا قرار دارند از مطالعه آن صرف نظر خواهند نمود .

از مدتی بدینطرف گفت و شنید هائی بین یک تن از اعضای پیکار و یکی از هواداران سابق ساما (میرویس ودان محمودی) در جریان است . در شرایطی که پیوند ها ارگانیک و سازمانی نیست هیچ کس مسؤولیت نوشته دیگری را نمی پذیرد . عضو پیکار که طرف گپ و گفتش (ظاهراً) متوجه «م . و . محمودی» می باشد، از چندی بدینسو در شکل اشاره و کنایه – چند بار – چنان به صورت مبهم از یک تن از اعضای سازمان پر افتخار "ساوو" یاد نموده است، که می تواند خاطر تمام افراد آن را جریحه دار بسازد.

من به عضویت در سازمان کمونیستی (سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی) که در برابر ابر قدرت شوروی و نوکران ذلیل و حقیرش زانوی ذلت و حقارت بر زمین نزدند و در مسلخ دشمن ازمثله شدن نهراسیدند و سر تسلیم و بندگی فرود نیاوردند و از جان های عزیزشان مایه گذاشتند و برای جنبش کمونیستی کشور و جنبش جهانی افتخار آفریدند ؛ با گردن افراشته و چهره باز و روشن به مثابه یک کمونیست همواره – چون پتک پولادین پرولتاریا محکم و ضربتی و چون داس دهقانان برنده و پر درخشش بوده ام و تا پایان عمرم همچنان خواهم ماند.

همین تعلق جدائی ناپذیر فکری ام به آن سازمان و خود را در عمل یکی از وارثان به حق افتخارات و شهدای جانباز و حماسه آفرین آن دانستن، از یک سو و روابط صمیمانه ای که بین این قلم با آقای «میرویس ودان محمودی» وجود دارد، من را بر آن می دارد، تا از آن عضو سازمان پیکار، خواهش نمایم تا به عوض مبهم صحبت نمودن و زیر نام یک «عضو ساوو» جمعی از افراد را مورد حمله غیر مستقیم قرار دادن، از فرد مورد نظر خود نام ببرد، تا از یک جانب همه اعضای آن سازمان پر افتخار خود را اهانت شده احساس نمایند و از طرف دیگر، فرد مورد نظر (عضو پیکار) نیز امکان پاسخگوئی اصولی و مشخص در این زمینه یابد . با عرض حرمت ۲۰۱۳/۵/۴

در پی آن "آقای پولاد" در به اصطلاح "اعلامیه شماره ۴ - ۱۵ می ۲۰۱۳ خود [که تقلاء و تلاش می ورزد با کاربرد ("اعلامیه" و "نمبر" زدن به آن) خودش را صاحب آرگاه و بارگاه و کش و فکش نشان دهد و گروه "مبارزین پرولتری" اش را در اذهان ساده اندیشان تشنه کار انقلابی و آزادی کشور و مردم، گویا به تصویر کشیده با شیوه و مهارت مختص به خودش می کوشد تا "عروجش را به عرش "رهبری بیروی سیاسی" و "کمیته مرکزی پیکار پرولتری" (که فقط و فقط در تخیل می تواند جولان کند، نه در عینیت ملموس) به دیگران تلقین و خاطر نشان کند و از تخیل یکتا "رهبر مائویست" های افغانستان شدنش به آن خلسه لذت بخشی فرو رود که مریضان روانی مثل سزار های امپراتوری روم به آن مصاب بودند که در پله ای از تکامل کیش شخصیت شان، خود را خدا می پنداشتند [بیرون داده به من و همسر رحیمه توخی اتهام جاسوس بودن بست. این اتهام از لحاظ حقوقی و از دید سنت ها و ارزشهای جوامع متمدن انسانی در ادوار تاریخی جرم بسیار بزرگ خوانده شده، به "اتهام زن" برخورد شدید اجتماعی، حقوقی و تنبیهی صورت گرفته ... و؛ اما در جوامع سرمایه داری قضیه طوری دیگر مطرح می گردد، که بحث پیرامون آن در این نگاشته نمی گنجد. با تأسف که ما در شرایط؛ حتی سالهای تجاوز سوسیال امپریالیزم هم قرار نداریم که قضیه در میان سازمانهای چپ انقلابی در داخل کشور مطرح می شد تا افرادی از قماش داکتر غفور سنا (پولاد) و امثالش مورد بازخواست طیف چپ انقلابی قرار می گرفت. حال اتهام زن که به تمام سنن انقلابی و ارزشهای عالی مبارزه طبقاتی و تربیه و تکامل انسانی از سالیان متمادی وداع گفته، روی الزامات [مورد احترام و اعتماد به خصوص طیف چپ انقلابی و کمونیست ها قرار گرفتن (که این ها خیال خام است و جنون زنجیری)؛ از امتیازات و امنیت برخوردار شدن؛ عمدتاً بهتر زیستن (که این را به اصطلاح با "فروش نیروی کارش!" از نهاد های استخباراتی به چنگ آورد) و در حرف ادعای کمتر از رهبری جنبش کمونیستی کشور را کسر "شان!" و "شوکت!" خود دانستن؛ [مانند مبلغین کارکشته سازمان های استخباراتی انگلستان در قرن ۱۹ - با مصونیتی که از سالها پیش به چنگ آورده - به مخالفان خود اتهام جاسوس بودن می بندد!

حال به نوشته این شخص (داکتر غفور سنا - پولاد - عامل استخبارات "باند دموکراتیک خلق" در میان طیف چپ انقلابی" و اتهامی که به من و همسر مبارزم بسته در ذیل توجه خوانندگان را می خواهم:

«میرویس (محمودی) در این عمل خاینانه جاسوسی علیه (من) تنها مسئول نیست؛ زیرا او قبلاً از نام و هویت من کوچکترین اطلاعی نداشته است و من هم قبل از آن هرگز با وی آشنائی نداشته ام. این جاسوس پلید و همپاله اش (موسوی) را فردی بنام (کبیر توخی) برای من معرفی کرده است. اینکه "ک" ت "چگونه رفیق سیاسی میرویس (محمودی) و (موسوی) بوده و آنها از هیچ

نوع توطئه گری و فحاشی و جاسوسی و خیانت علیه (من) و دیگر فعالین جنبش انقلابی پرولتری (م . ل . م) دریغ نکرده و نمی کنند ، مسئله دیگری است که باید بطور جداگانه مورد بحث قرار گیرد . ولی طنز قضیه اینجاست که همین " جاسوس شناس ماهر " آموز گار و مشوق میرویس (محمودی) جاسوس و فحاش و توطئه گر از آب در آمد "

[بعد از نشر اتهام وی در نوشته ای] « روایتی از زندگی مبارزاتی رفیق میرویس ... » [

به تاریخ ۱۶ جون ۲۰۱۳ ، یعنی ۲۹ روز بعد از اتهام بستن " پولاد " به این قلم - بدون آنکه اسم اصلی وی را بنویسم - چنین نوشتم : [« ... به تمام همکاران پورتال اتهام جاسوس بودن بسته اند] به واقعیت ، این واژه منفور از سالهای سال پیش به روی پیشانی این دو (هر یک فضلۀ آهن از لژن استخبارات سر برآورده که یکی درفش گویا " شورش " و دیگرش بیرق " پیکار " پرولتریای را بردوش می کشد ... »]

داکتر غفور سنا در نوشته بعدی اش - از من نام برده - باز هم به من حمله نموده به تاریخ [۴ جولای ۲۰۱۳] ؛ یعنی ۱۹ روز بعد چنین نوشت :

« ای کاش کارنامه مبارزاتی وشهامت همین مبارزین هم شمه ای بر ذهن وفکرو شخصیت توخی اثرمی گذاشت وبا این سن به این وضعیت حقارتبار، یعنی فعالیت استخباراتی، توطئه گری وفحاشی علیه فعالین جنبش انقلابی پرولتری گرفتار نمی آمد ؛ . بین که چقدر درمغاک ذلت وفرومایگی سقوط کرده ای. واگر به چنین سقوط همه جانبه دچار نمی شدی؛ خاینانه وبی شرفانه اتهام استخباراتی به من نمی زدی ویا توسط "موم" اتهام "خلقی پرچی" بر من وارد نمی کردی. این مطلب را هم بدانی که فحاشیهای کوچه بازاری دلیل بی غیرتی وضعف اخلاقی تووهمپاله هایت را نشان می دهد ؛ من دیگر تو را خوب می شناسم. کاش با این سن وسال از فرهنگ و اخلاق انسانی شمه ای بهره می بردی »

مدت ها پیش فردی در خلال نقد و انتقاد ، جمله کوتاه « جاسوس شناس » را برای نخستین بار به این قلم اطلاق نمود . حالا داکتر غفور سنا (پولاد) جمله فوق را نشخوار نموده آن را به من اطلاق می نماید .

طنز واقعی روزگار اینجاست که " جاسوس شناس " (توخی) نشخوار کننده این جمله (یعنی داکتر غفور سنا یا " پولاد ") را به درستی ارزیابی کرده من حیث یک جاسوس شناخته این محیل پائینتر

از فرومایه و همه چیز باخته را به تمام خوانندگان گرامی و طیف چپ انقلابی کشور و رفقای ایرانی معرفی می نماید .

حال نگاهی گذرا به واژه "**جاسوس**" انداخته ببینیم این واژه دارای چه ابعادی است که "آقای پولاد" یا آهن زنگزده ما مبارزان ضد استعمار و امپریالیزم را به آن تاپه می زند . من ، همسر و همرزم رحیمه توخی و سایر همکاران شجاع و مبارز پورتال را جاسوس می گوید .

در فرهنگ شفاهی و عامیانه مردم ما و به مقیاس گسترده تر در کشور های شرقی ؛ حتا در غرب واژه جاسوس به مفهوم "خبر چین" ، "خبرکش" " چُغل" ، "جنگ انداز" ، شیطان و در سطح و سقف دیگر "توطئه گر" ، "دسیسه ساز" و ... کاربرد دارد ، استعمال آن در نوشته یا گفتار شدید ترین انزجار و نفرت از این واژه را در اذهان تداعی می کند . توضیح مفاهیم واژه هائی که در فوق آمده ، نزد مردم چنین است :

جاسوس فاقد وجدان اجتماعی ، سیاسی ، اخلاقی و انسانی می باشد . فردی (مثل داکتر غفور سنا) که از شرف و آبروی خود (اگر چنین گهر های گرانبها و مروارید های ارزشمند را دارا بوده باشد) دست می شوید و به این عمل مبادرت می ورزد . آنانی به این کار تن می دهند که در گذشته - درکوچه باغ زندگی اجتماعی - سیاسی همه چیز خود را از دست داده ، استعمال شده ، بازیچه این و آن قرار گرفته باشند .

جاسوس ، زندگی را هزاران بار بیشتر از سایر افراد اجتماع دوست دارد [من در جایش صحت و سقم این جمله را در مورد داکتر غفور سنا یا "پولاد" که چهره اش را برای بار نخست من افشاء کرده ام ؛ به بحث مفصل خواهیم گرفت] ، می خواهد هر طور شده - ؛ حتا به قیمت از دست دادن ناموس سیاسی چه که از دست دادن ارزش های عالی اخلاق شخصی - درست مانند غفور سنا - از لحظه ها حد اکثر استفاده مادی و معنوی کرده ، لذت ببرد و از عقده های طبقاتی خود انتقام بکشد [درست مثل غفور سنا به گفته خودش "دهقان زاده" . هرگاه راست هم گفته باشد موضع ممتاز طبقاتیش بنا به همین ضعف شخصیت و از هم پاشی ارزش های والای اخلاق پسندیده انسانی وی بود که به لژن متعفن استخبارات کشیده شد و ننگ طبقه مظلومش گردید] .

جاسوس ، چاپلوسی می کند . مثل پسرک کوچک اندامی ضعیف الجثه ای همیشه پس گردنی خورده ، در کوچه باغ ها و در مکتب ، که داکتر غفور سنا "پولاد" می شود و در برابر زورمندان جبهه ... ؛ سپاه پاسدار در ایران و شیخ آصف محسنی در جبهه گلران و طی **۱۴ سال اقامت** - البته مدت بیشتر - درحیطه نفوذ پلید ترین نیروی های اهریمنی ؛ در کانون اختناق ، اختطاف های پی در پی و ترور های متواتر ، یعنی کشور **پاکستان** - این میدان عملکرد بی رحم ترین و درنده ترین شبکه های جاسوسی کشور های اسلامی و غیرآن ، در برابر رؤسای انجوها (این جواسیس با صلاحیت و کار آزموده سازمان های **CIA** و **MI6** و موساد و... و شخص **آصف محسنی و صبغت الله مجددی** در پاکستان و به دست آوردن مصونیت توأم با امتیازات مادی - معنوی برای محترم خانم صاحب و چوچ

و پوچ در پشاور پاکستان ؛ چاپلوسی می کند [در بحث های دیگر پراتیک و عملکرد این کوتوله شاخدار استخباراتی ، یعنی داکتر غفور سنا - با نام مستعار پولاد - را در کشور پاکستان با ارائه دلایل مقنع و شواهد مبرهن و آشکارو تعجب برانگیز باز خواهیم نمود و به این واقعیت های تا کنون افشاء نشده و جالب "صدر پولاد" ، یعنی عامل کار کشته استخبارات خواهیم پرداخت] .

جاسوس ، به خاطر منافع شخصی خود بی خیال و بدون دغدغه ای از سرصد دریای خون عبور می کند تا به هدفش نایل آید . درست همانند غفور سنا (پولاد) حین کار و بار استخباراتی در جبهه گران ؛ بنا بر اعتراف زبونانه خودت در یک فضای به اصطلاح خودمانی " بعداً طبق اطلاعیه ای که از جانب مرکز پیکار برایت رسید ، با جنرال روسی وارد مذاکره شده جبهه چند نفره پیکار را به جنرال جنایتکار روسی سپرده و خود به سوی شتافتی ؛ ۱۴ سال جاسوسی در پاکستان در بدل اقامت با امتیاز و داشتن مصونیت از جانب انجو ها و) .

جاسوس ، مردم ، کشور ، حرمت ، شرف و همه چیزش را به خاک می سپارد . داکتر غفور سنا (پولاد) که از چهار دهه قبل به این کار مبادرت ورزیده بود ، بار دیگر مدفون شده هایش را از خاک بیرون آورده - در برابر آمرین تازه امپریالیستی اش - آن ها را به آتش می کشد . با چنین کار بی بدیلش صداقتش را به اثبات می رساند دربرآیند سند انتقال خود و فامیل محترم را با "صد شکر خدا" به دست می آورد و در پناه ... به هالند می رساند . از مصاحبه اش باقاضی فعلاً که بگذریم "شکر خدا" تمام اولاد را هم صحیح و سالم به هالند رسانده ، آنها را صاحب تحصیلات عالی ساخته و از کار سیاسی دورشان نگه میدارد و برای مسلمان نمائی فامیل "وان یکاد" و "مع الخیر" را زینت افزای در و دیوارش می سازد - که خدای ناخواسته کس و یا کسانی متوجه به اصطلاح "چهل سال شعله ئی" بودنش نشود و سیاست و مبارزه مانع پیشرفت نورچشمی ها به مقامات بلند هالند نگردد !